سخن آشنا (نگاهی به مجموعه شعر محمد ناصر طهوری شاعری از خطه افغانستان)

شاهرخی، محمود

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند

چندی پیش از سوی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی‏ مجموعهء شعری با عنوان جلوهء خدا،سرودهء محمد ناصر طهوری‏ شاعر افغانی ارسال گردید تا این جانب دربارهء آن اظهارنظر کنم. آن مجموعه را مرور کردم،هر برگی را که مطالعه کردم میل و رغبتم به خواندن آن فزونی گرفت،زیرا سروده‏های آن سرشار از شور ایمان و حاکی از اعتقادی راسخ بود.

این دفتر دارای مقدمه‏ای مطول و مبسوط است که شاعران و نویسندگان صاحب نام کشور افغانستان نظما و نثرا سراینده و آثار او را ستوده و بر طبع شورآفرینش آفرین‏ها خوانده‏اند.

در میان این تقریظها ستایش و تحسین استاد خلیل اللّه خلیلی‏ که خود از اساتید و ارکان ادب کشور افغانستان و زبان پارسی‏ به شمار است جلب نظر می‏کرد،زیرا این تمجید بر قدرت طبع‏ و شیوایی سخن شاعر حجتی است لایح و برهانی قاطع.آن‏ مرحوم دربارهء شعر طهوری چنین اظهار نظر کرده است:

«مجموعهء اشعار سخنور جوان،ناصر طهوری مظهر این‏ حقیقت است که هنوز گویندگانی در هراتند که قوّت ناطقه مدد ایشان برد،اندیشهء بدیع وی آنجا که در سبک سرایندگان‏ پیشین تجلی می‏کند اثبات می‏نماید که این سرزمین سخن‏پرور و سخن‏آفرین را هنوز پیوند معنوی از گذشته نگسسته است، قندیلی را که از پنج قرن پیش بر بالین عارف خراسان،نور الدین‏ عبد الرحمان جامی آویخته است راه را بر ارباب هنر و رهروان‏ خیابان ادب نگاه داشته است.در عصر ما که مادّه بر معنی چیره‏ شده و فرهنگ نو بر ساخت ذوق بشری سایه افکنده و در کشور ما دشواریهای زندگی هر لحظه مانعی در این راه ایجاد می‏نماید و اندیشهء جوان اصحاب فکر را مشغول می‏دارد،شعر ترانگیختن و سخنانی بدین روانی نگاشتن و نکتی بدین لطیفی‏ آوردن نویدی است که ما را به آیندهء هنر در کشورمان امید می‏بخشد.»

این بود نظر خلیلی در ارج و ارزش سخن طهوری،اکنون‏ این شاعر از بد حادثه و به علت اوضاع اسف‏بار افغانستان جلای‏ وطن اختیار کرده و در تاشکند به سر می‏برد و بر مصیبتی که‏

سخن آشنا نگاهی به‏ مجموعهء شعر محمد ناصر طهوری‏ شاعری از خطهء افغانستان

محمود شاهرخی

کشورش بدان دچار شده سرشک ماتم می‏بارد،دفتر مورد بحث‏ را آقای بهمن اکبری،رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاشکند،ارسال داشته و در مقدمه،مصاحبه‏ای نسبتا طولانی با شاعر به عمل آورده که آقای طهوری سؤالها را به صورت منظوم‏ و با شیرینی پاسخ گفته است.

امّا خصوصیات این دفتر:از ویژگی‏های این منظومه، چنان‏که شادروان خلیلی اظهارنظر کرده،روانی و شیوایی سخن‏ است که حاکی از قدرت طبع و رقت احساس و قریحهء پرشور شاعر می‏باشد،او بی‏هیچ تکلف و تقید منویات خود را در قالب‏ الفاظ مناسب و عبارات شیرین عرضه می‏دارد،هرچند که‏ به‏ندرت در برخی از ابیات قوافی شایگان و نیز اختلال وزن به‏ چشم می‏خورد که بی‏هیچ تردید مختل بودن وزن به علت‏ ناآگاهی ماشین‏نویس است نه بی‏توجهی شاعر،همچنین در بعضی از ابیات واژه‏های بیگانه به کار گرفته شده که قدری‏ موجب ناهنگونی کلام شده است.

امّا چنان‏که اشاره شد آنچه سبب تأثیر و نفوذ یک اثر می‏شود سخنی است برخاسته از مشرب وجدان و جوشیده از چشمه‏سار اعتقاد و شور ایمان که این خصوصیات سخت در این مجموعه‏ مشهود است.

این دفتر مجموعه‏ای است از سروده‏های مذهبی و عقیدتی‏ شاعر که از مباحث توحیدی و نعت پیامبر گرامی و منقبت امامان‏ و حضرات معصومین و ستایش اهل بیت(ع)حکایت دارد و سخن او هر خواننده‏ای را تحت‏تأثیر عمیق قرار می‏دهد، بی‏مناسبت نیست که پیش از پرداختن بدان مباحث شعری را که‏ تصویری است از وضع غمبار و اسف‏انگیز افغانستان و اظهار درد و دریغ شاعر از آنچه در آن سامان می‏گذرد آغازگر این مقال‏ دارم.او گوید:

وه چه ماتمستان بود کابلی که من دیدم‏ پر ز آه و افغان بود کابلی که من دیدم‏ هر طرف نظر کردم طوق ماتمی برپاست‏ مشهد شهیدان بود کابلی که من دیدم‏ هم به خانه هم دفتر هم به کوی و هم معبر قتلگاه انسان بود کابلی که من دیدم‏ جای امن خلق اکنون خانهء خدا هم نیست‏ شهر موشک‏افشان بود کابلی که من دیدم نه چراغ و نه شمعی بر مزار مقتولان‏ تیره‏گور ویران بود کابلی که من دیدم‏ هرکه را نظر کردم سوگوار و نالان بود جای سوگوران بود کابلی که من دیدم‏ صائب ارچه در وصفش شعرها سرود امّا دوزخ عزیزان بود کابلی که من دیدم‏ داغ ماتمم بر دل زین غزل طهوری!ماند داغگاه حرمان بود کابلی که من دیدم

شایان توضیح است که مراد شاعر بیتی از صائب است که در ستایش کابل سروده بدین صورت:

خوشا عشرت‏سرای کابل و دامان کهسارش‏ که نشتر بر رگ گل می‏زند مژگان هر خارش

باری چنان‏که گفته آمد محور اصلی سخن شاعر بیان‏ معتقدات مذهبی اوست که خواننده را جلب و جذب می‏کند. این منظومه واجد شور و حرارتی خاص است.شاعر،داستان‏ تولد خویش را به گونهء منظوم رقم زده می‏گوید:در آن هنگام که‏ مادرم مرا در مشیمه داشت مادربزرگم در خواب سیمای نورانی‏ و ملکوتی را دید که به وی خطاب کرد:شما را مژده باد که‏ خداوند به شما پسری عطا می‏کند که دوستدار خاندان نبوت‏ است.مادربزرگم سؤال می‏کند که شما کیستید؟آن حضرت‏ پاسخ می‏دهد که من امیر المؤمنیم.

در طلیعهء گفتار،سراینده سورهء مبارکهء حمد را به صورت‏ منظوم ترجمه کرده و در توحیدیه‏ای گوید:

هرچه خواهی از خدا خواه از کس دیگر مخواه‏ هیچ چیز از هیچ در جز از در داور مخواه‏ جز در حق نیست درگاهی تو بیجا در مزن‏ اندر این درگه به سر رو پا ز سر کن سر مخواه‏ بر در پاکان اگر رفتی به غیر از حق مجوی‏ طالب حق باش و جز او هیچ‏گه زاین در مخواه‏ بر سرت او تاج کرّ منا نهاد ای بی‏خبر بیخود از گیتی و اهل آن تو تاج زر مخواه‏ طاعتش نز ترس دوزخ کن نه از بهر بهشت‏ چون به او زیبد خدایی غیر او دیگر مخواه

تعبیر«بیجا در مزن»و«بیخود از گیتی»،مقداری سبب فرو افتادن کلام شده است؛هرچند این نوع تعابیر جزو بافت سخن‏ آن سامان است.

در جایی سوز درون خود را بدین‏سان به تصویر می‏کشد:

من کی‏ام؟رهنورد هجرانها رهرو تشنهء بیابانها من کی‏ام؟دردمند مضطر عشق‏ عاشق درد و دردپرور عشق‏ من کی‏ام؟عندلیب دستانگر قصه‏پرداز غصه‏های بشر من کی‏ام؟موج بحر شیدایی‏ مست صهبای بی‏سروپایی‏ من کی استم؟کلیم طور سخن‏ دل من مطلع ظهور سخن‏ من کی‏ام؟خامه در کف تقدیر کرده آیات عشق را تفسیر من سخنگو سخن‏ور عشقم‏ حلقه در گوش و چاکر عشقم‏ عشق اصل وجود من باشد جلوه‏گر در سرود من باشد

شاعر را نسبت رسول معظم اسلام و خاندان وی ارادتی‏ ما لا کلام است؛در عالم خواب و شهودی روحانی امام عارفان‏ علی،علیه السلام را دیدار می‏کند و در این‏باره گوید:

بس که من جذب آن جناب شدم‏ ذره‏ای بودم آفتاب شدم

حکایت می‏کند که به مزارشریف،در افعانستان،مشرف‏ شدم و در آن مکان با حضور قلب و از سر خلوص از مولای‏ متقیان خواستم تا مرا توفیق زیارت مرقد منور او در نجف حاصل‏ گردد؛چون از زیارت بازگشتم مرا مژده دادند که باید با تنی چند از یاران به صوب عراق عزیمت کنیم و بدین‏سان مرا دمن حاصل‏ گشت و نه تنها یک بار که دو مرتبه بدین نعمت مباهی شدم و خطاب به آن سرور گوید:

ای جلوه‏ای از عرش خدا بارگاه تو وی توتیای دیدهء جان خاک راه تو چشم و چراغ دین تویی ای شاه اولیا آسوده مؤمنان به امان در پناه تو این بار دوم است که زی خود کشیدی‏ام‏ از سر قدم نموده روانم به راه تو خورشید عشق حق تو و من ذرهء حقیر شد جذب آفتاب تو این مهرخواه تو

«این بار دوم»سخنی است محاوره‏ای و روزمره و«زی خود کشیدی‏ام»تعبیری به سبک و سیاق متقدمان و در«زی خود کشیدی‏ام»کراهتی نیز موجود است.

باز در منقبت آن امام همام گوید:

شهی را می‏شناسم کو بود حلاّل مشکل‏ها گدای درگه مهرش شهنشاهان چو سائل‏ها به هرجا روی دل آری ز مهر او نشان بینی‏ بلی خورشید عرفان است و تابد بر همه دل‏ها جمال او جمال حق،کمال او کمال حق‏ بجز او مرشد کامل نباشد بین کامل‏ها تو نام او چه می‏پرسی که باشد برتر از هر نام‏ تو جای او چه می‏جویی که جای اوست در دل‏ها شه عالیجناب عشق امیر کامیاب عشق‏ علی آن آفتاب عشق از او پر نور محفل‏ها

و در منقبت دخت گرامی پیامبر اکرم زهرای اطهر گوید:

خوش بود،جاری به رگ خون پیمبر داشتن‏ سورهء قرآن به شأن خود چو کوثر داشتن‏ خوش بود،با همتی والاتر از مردان حق‏ فخر بانویی به نسوان منور داشتن‏ خوش بود خیر النسا بودن میان بانوان‏ همسر آزاده‏ای مانند حیدر داشتن

و چون به کربلای معلا و جوار تربت مطهر سالار شهیدان‏ مشرف می‏شود گوید:

بوی کربلای آید بر مشام ما امروز عطر عشق می‏جوشد از کلام ما امروز این چه جانفزابویی‏ست وین چه دلربا عطری است‏ مشک تازه می‏ریزد خود ز نام ما امروز پر به سوی جانان گیر،اوج عشق و عرفان گیر سیر عرش اگر خواهی شو به بام ما امروز آفتاب عرفان بین،سرور شهیدان بین‏ آن حسین عطشان بین،در سلام ما امروز تا غلام او گشتم در جهان شدم آزاد شاه این جهان باشد خود غلام ما امروز زهر غم چشید این دل،تا به او رسید این‏ شهد وصل جانان بین خوش به کام ما امروز

باز چنان‏که ملاحظه می‏کنید در«مشک تازه می‏ریزد خود ز نام ما امروز»و«آن حسین عطشان بین در سلام ما امروز»، صرفا قوافی نام و سلام شعر را پر کرده و چندان مناسبتی با حال و هوای سخن ندارد هرچند در تعبیر«آن حسین عطشان»و «سلام»مراد گوینده آن باشد که چون آب می‏آشامند بر حسین، علیه السلام،درود می‏فرستند،امّا شاعر می‏توانست به صورتی‏ دیگر از قوافی استفاده کند.

باز در شعر دیگر نسبت به سرور شهیدان چنین اظهار ارادت می‏کند:

ای خاک پای زائرت در دیدهء جان توتیا وی بارگاه اشرفت از عرش یزدان یک‏نما هر ذره خاک درگهت پرارج‏تر از آفتاب‏ هر پرتو دیدار تو نورآفرین خورشیدزا ای هستی پرشور تو سرمایهء اصل وجود ای واژهء پایندگی ای معنی لفظ بقا یک قطره از صهبای تو در جام هستی ریختند مست محبت شد جهان زان قطرهء مستی‏فزا

و در مدح عقیلهء بنی هاشم زینب کبری،علیها سلام،گوید:

بانوی بزرگ باوقاری‏ عالی نسبی علی تباری‏ در بحر نبوت و ولایت‏ درّی و چه درّ شاهواری‏ بر فاطمه مایهء مباهات‏ وز بهر علی هم افتخاری‏ همتای امام و بر امامان‏ یک خواهر نیک و غمگساری‏ در صبر صبورتر از ایوب‏ در حلم عظیم بردباری‏ در بین زنان خطیب افصح‏ در فن خطابه نامداری

که باز«یک خواهر نیک»و«خطیب افصح»در کلام‏ ناهمگونی ایجاد کرده است.

و سرانجام درد انتظار خویش را به حضرت بقیه اللّه الاعظم‏ چنین عرضه می‏دارد:

ای ماه نهان من خوش‏چهره نمایان کن‏ غمگین دل و جان من فارغ تو ز هجران کن‏ ای روی تو خورشیدم وی عشق تو امیدم‏ بنگر که چه‏ها دیدم لطفی به من ای جان کن‏ هرچند نهانی تو اندر دل و جانی تو مجبوب جهانی تو رحمی به محبان کن‏ ای وارث پیغمبر،امید دل حیدر زهراست تو را مادر دشوار من آسان کن

به همین مقدار نقل از این مجموعه بسنده شد.امید است‏ سازمان ارتباطات فرهنگی به طبع و نشر این منظومه همت گمارد و این اثر را که از چشمه‏سار ایمان و عشق تراوش کرده در دسترس همگان قرار دهد.

در پایان از پیشگاه خداوند مهربان خاضعانه خواستاریم که‏ آرامش و امنیت را به کشور مصیبت‏زدهء افغانستان بازگرداند و مسلمانان دردمند آن سامان را از این بلای طاقت‏سوز برهاند تا سرایندهء این اثر به وطن مألوف خود بازگردد و با خاطری آسوده‏ به کار فرهنگی خود ادامه دهد.بمنّه و کرمه.